

## عاشقی‌های یک شاعر لب‌دوفته

نوشته محمدعلی شاکری یکتا

گاه، نگاه ما به مسایل بنیادی و سرنوشت‌ساز، نگاهی است تیره و غیرواقعی. از جمله برخوردمان با پدیده‌های تازه تمدن که به نوعی توانسته‌اند تاریخ‌ساز باشند. در جوامعی که همواره در هاله‌ای از رؤیاهای گذشته زندگی می‌کنند و خود، قرن‌هاست نقشی در پیدایی تمدن جدید نداشته و ندارند، به نظر می‌رسد این نگاه، بیشتر از سر بغض و کینه باشد تا از سر خیرخواهی. از جمله، غرب‌گرایی افراطی و غرب‌ستیزی افراطی، دو روی سکهٔ تعصب است که ما را از شناخت فرهنگ جهانی دور کرده است و اجازه نمی‌دهد آن را به منزلهٔ جوهر اصلی ارتباط انسانی بپذیریم و امتزاج فرهنگی را با تعبیر غیرواقعی و در بعضی موارد کاملاً ارتجاعی تعبیر و تفسیر نکنیم.

مطبوعات، از تأثیرگذارترین پدیده‌هایی است که فرهنگ مغرب‌زمین به جهان هدیه داده است. این دستاورد فرهنگی توانسته است به همان شیوه و شکسل غربی‌اش در شرقی‌ترین، شمالی و جنوبی‌ترین جهات جغرافیایی - تاریخی ملت‌ها رسوخ کنند. امروز هیچ کشوری، حتی عقب‌افتاده‌ترین، نمی‌تواند از جاذبه و دافعهٔ مطبوعات بر ذهن و زبان خودکامگی و فرهنگ خشونت و سلطه هستند، هر یک به نوبهٔ خود بیشتر از همهٔ دار و دسته‌هایی که به ضرب تیر و تفنگ مبلغ ایدئولوژی خاصی می‌شوند و یا حتی به حق و به درستی با چنین شیوه‌ای در برابر خودکامگان می‌ایستند، بسیار مؤثرترند و هراس حکومت‌ها از این هر دو گروه، بیشتر از هر سازمان و حزب مسلحی است. دلیلش هم مثل آفتاب روشن است، تأثیر واژه‌های رام و آرام بر اندیشهٔ اجتماعی، از گلولهٔ سربی ماندگارتر است. گلوله سربی مظهر دنائت و شقاوت و نابخردی است و آنکه طیانچه بر اندیشه اهل قلم می‌کشد، طنین جهالت ایدئولوژیک خود را در تاریخ متعکس کرده است.

در ایران، از زمانی که به همت نوگرایان و روشن‌اندیشان، روزنامه‌ها منتشر شدند تا نسیم آزادی و نواندیشی را در فضای سیاه عصر ناصرالدین‌شاهی بدمند و مردم را به پیشرفت‌ها و ترقیات «بلادفرنگ» آشنا سازند؛ چه در دوره‌ای که «صنیع‌الدوله، در سال ۱۳۰۰ قمری، وزیر انطباعات شد...» و اداره سانسور کتاب و روزنامه را برقرار کرد<sup>(۱)</sup> و چه پیش از آن در دوره میرزا حسین خان سپهسالار که «... سانسورچی در کار نبود. حتی آزادی روزنامه را اعلام کرده بودند»<sup>(۲)</sup> ارباب جرید دیروز و روزنامه‌نگاران امروز می‌توانند وجدان بیدار جامعه افشاکنندهٔ رازهای نهان سیاستمداران و نهانکاری‌های آنان و رسواکنندهٔ خائنان به ملت باشند و یا برعکس، خادمان جیره‌خوار حکومت‌های ضد مردمی بوده و سر در آخور ارباب داخلی و خارجی فرو برند. در هر دو مورد مردم با توجه به نقش مطبوعات در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز خود مشارکت کرده‌اند و یا به سکوت و تسلیم کشیده شده‌اند.

اما در گذرگاه فرهنگ مطبوعاتی به چشم‌اندازهای قابل تأملی برمی‌خوریم. به زندگی پر تلاش روزنامه‌نگارانی که آرمان‌های خود را دور از حرص و آز و وابستگی، تملق و چاپلوسی، قلم زده‌اند، رنج برده‌اند و قاموس مطبوعات را به زشتواژه‌های سالوسی و معرکه‌گیری نیالوده‌اند. بسیاری از این شیدائیان قلم و بیان برخاسته از میان محروم‌ترین مردم سرزمین خود برخاسته‌اند و فقر، بی‌عدالتی و سختی زندگی را تجربه کرده‌اند. بسیاری از آنان چه به جد و چه به طنز زبان و قلم را برای افشای نابخردی، به صداقت و راستی آبدیده کرده‌اند. از اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) که به قولی «شش ماهه بوده که یتیم شده و در یتیمی ملک و مال و خانه‌اش را غصب کرده‌اند و او دچار فقر و تنگدستی شده است»<sup>(۳)</sup> و «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل که در کودتای جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ه‍.ق به دستور محمدعلی

میرزا در باغشاه گشته شد.»<sup>(۴)</sup> میرزا محمد فرخی یزدی که از میان خانواده‌ای زحمتکش برخاست و دربارهٔ شعرش در این نوشته سخن‌ها داریم. از محمدمسعود که قربانی توطئه شوم وابستگان به اجانب گشت و ترور شد و بالاخره فهرستی از روزنامه‌نگاران و اهل قلم که نیازی به بیان نامشان نیست و زبان‌زود خاص و عامند.

به هر حال معیار ارزش‌های دانایی و کمال در عرصه خدمت به جامعه را صاحبان همین قلم‌هایی تعیین کرده‌اند که بسیاری از آنان آماج خشونت‌ها و دشمنی صاحبان قدرت و امتیازات حکومتی بوده و هستند.

آنچه در چارچوب این بحث جای می‌گیرد چه بپذیریم و چه نپذیریم نتیجه همان دستاوردی است که همراه سایر نمادهای تمدن جدید از غرب به همه‌جا گسترش یافت و در بسیاری موارد خاری شد زهر آگین در چشم کژاندیشان و مرتجعین رنگارنگ.

## دوخت و دوز عالیجناب سرخ‌پوش

در شماره ۱۱۱ ماهنامه گزارش، نوشته‌ای از آقای انور خامه‌ای به چاپ رسید که نکته‌های تازه‌ای از زندگی فرخی یزدی، شاعر ستم‌ستیز و آزادهٔ ایران‌زمین را باز گفته است. آنچه در نوشته جناب آقای انور خامه‌ای، نقطه دید و مرکز توجه است، مسأله دوختن لب فرخی یزدی به فرمان ضیغم‌الدوله قشقایی حاکم یزد است که نویسندهٔ محترم به نقل قول از روان‌شاد فرخی یزدی، آن را شایعه تلقی کرده است.

این نقل قول درست برخلاف آن چیزی است که در متون تاریخ ادبیات مشروطه و معاصر و در زندگی نامه شاعر، ثبت و ضبط شده است. نباید فراموش کرد که در خاطرهٔ جمعی مردم ما نیز حادثهٔ دوختن لب فرخی یزدی، حادثه‌ای است ماندگار از شقاوت یک حاکم مستبد. آقای انور خامه‌ای نوشته‌اند: «... من خود که این موضوع را

[دوختن لب فرخی را] شنیده بودم روزی در زندان از او پرسیدم: «آقای فرخی لب‌های شما را چگونه دوختند؟ راستی خیلی درد داشت؟» با سادگی عادی خودش جواب داد «مگر لب‌های من کرباس بود که بدوزند؟» بعد توضیح داد که حاکم یزد تهدید کرده بود دهانش را خواهم دوخت و منظورش خفه کردن و خاموش ساختن فرخی بوده است...»

حال به بازنوشته‌هایی از متون مختلف در این باره می‌پردازیم. در مقدمه دیوان فرخی یزدی می‌خوانیم: «در اوایل جنبش مشروطیت، فرخی یزدی مثل اغلب آزادیخواهان به حزب دمکرات متمایل شد و بر اثر گفتارها و نطق‌ها و اشعار انقلابی و آزادیخواهانه و مقاومتی که در برابر ظلم و ستم حاکم مستبد وقت یزد، ضمیم‌الدوله قشقایی می‌کرد مورد بی‌مهری حاکم قرار گرفت و چون اغلب رسم بود در ایام نوروز شعرا قصیده یا قطعه یا غزلی در مدح حاکم می‌خواندند و وصله می‌گرفتند، فرخی نیز در نوروز سال ۱۳۲۷ هجری قمری قطعه شعر مسط زیر را در بیان شرح مظالم و فجاج ضمیم‌الدوله قشقایی و انتقاد از اعمال و رفتار ستمگرانه او ساخت و همین امر موجب شد حاکم مزبور شی فرخی را با یک عده از رفقای آزادیخواهش گرفته به زندان افکند» و پس از نقل مسط می‌خوانیم... «فرخی در زندان و محاکمه مفتضحانه‌ای که از او شد دفاع جانانه و شجاعانه‌ای از خود کرد و با شهامت و رشادت هرچه تمام‌تر از مظالم و سفاکی‌های حاکم ستمگر یزد انتقادها کرد و به همین جهت ضمیم‌الدوله حکم کرد دهان او را دوختند...» (۵)

مرحوم یحیی آرین‌پور در کتاب «از نیما تا روزگار ما» در این باره می‌نویسد: «این اشعار [منظور غزلی که فرخی در دم حاکم یزد سروده است] در مجمع حزب دمکرات خوانده شد و خبر آن به گوش حکمران رسید. فرمان داد لبان گوینده را با نغ و سوزن دوختند و او را به زندان افکندند...» (۶)

در کتاب «ادبیات نوین ایران» ورا کو بیچکوا بانوی ایران‌شناس اهل چک به نقل از سخنوران نامی ایران می‌نویسد: «... در پانزده سالگی یک مسط انقلابی و وطنی سرود و در جشن عید نوروز حزب دمکرات یزد بازخوانی کرد، دستگیر شد، به زندان افتاد و به عنوان تنبیه دهانش دوخته شد...» (۷)

## تأثیر واژه‌های رام و آرام بر اندیشه اجتماعی. از گلوله سربی. ماندگارتر است. گلوله سربی مظهر دنانت و شقاوت و نابردی است.

در منابع متعدد دست اول و دوم دیگری نیز درباره این تصمیم شقاوت‌آمیز ضمیم‌الدوله سخن بسیار رفته است. این نقل قول‌ها نه در رد و نه در قبول این بخش از نوشته آقای انور خنامه‌ای است. اما جای این پرسش هست که با وجود منابع بسیار و اشاره مستقیم و صریح و بدون پرده پوشی فرخی یزدی در شعرهایش به مسأله لب‌دوزی به اصطلاح امروزی‌ها یکی از عالیجنابان سرخ‌پوش روزگار احمدشاه قاجار، سندیت گفته جناب آقای خنامه‌ای جای تردید دارد. و شاید شاعر در آن لحظه خاص با غرور و عزت نفسی که در او بوده است به بی‌اهمیتی کار حاکم یزدوی مقدار شمردن ظلمی که بر او کرده، نظر داشته است وی صراحتاً می‌گوید: «شرح این قصه شنو از دول لب دوخته‌ام...» و در یکی از شعرهایش نیز در یک عذرخواهی صادقانه از مردم ایران به خاطر سرودن اشعار خشن یا به قول خودش ادبیات خشن‌باز به این مسأله اشاره می‌کند:

فرخی کاین ادبیات سروده است خشن

عذرخواه است صمیمانه ز ابناء وطن

هرکه را دوخته شد و در ره مشروطه دهن

پر بدهی است نگرید بجز از راست سخن

## عاشقی‌های یک روزنامه‌نگار دوست‌داشتنی

در این نوشته، شعر فرخی نه در بوته نقد ادبی و یا تقسیم‌بندی و تعریف امروزی شعر و ادبیات

مطرح است و نه در قالب حوزه‌های سبک‌شناسی. بلکه شعر وی از منظر شعر ژورنالیستی - سیاسی بررسی می‌شود. تاریخ ادبیات مشروطیت، فرخی یزدی در زمره شاعران مشروطیت و پس از آن و در جایگاه شعر سیاسی نشسته است و از همین روست که به قول دکتر شفیعی کدکنی، نه در نقد سنتی و نه در نقد مدرن می‌گنجد. (۸)

او و دوسه شاعر دیگر مانند اشرف‌الدین گیلانی، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی و دیگران، شعر را ابزاری برای بیان عقیده و وسیله‌ای برای مبارزه با ناپسامانی اجتماعی ساخته‌اند و باید به صراحت گفت اگر شعر اینان در حوزه لفاظی‌های مکتبی و با معیارهای سنتی نقد و بررسی نمی‌شوند، به نظر نگارنده نه به دلیل نازل بودن کارشان بلکه درست برعکس به دلیل حضورشان در حوزه‌ای است بسیار فراتر از شعر تسلیم. در عین حال آن تنفیری که دکتر شفیعی کدکنی از آن سخن می‌گوید، صرفاً نشان از عاقبت‌طلبی و نوعی محافظه‌کاری و هراس از برخورد با واقعیات دارد چرا که شاعرانی چون فرخی یزدی، روح عدالت‌جویی و مردم‌داری خود را در کلماتشان دمیده‌اند و در سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ ایران زمین توانسته‌اند ملتی فقیر، بی‌سواد و مرعوب خودکامگی را که به علت خیانت‌های دوره مشروطه و پس از دچار یأس و سرخورگی شده بود، به آینده‌ای روشن و سرشار از امید، نوید دهند.

شعر فرخی یزدی را باید با حال و هوایی دیگر خواند. چرا که تراوش اندیشه و احساس انسانی است که از عنفوان جوانی تا دم مرگ، در کام هیولای استبداد سیاسی و فرهنگی گرفتار شده است. حق ابراز عقیده ندارد. نمی‌تواند درد و رنج مردم خود را آزاد و شفاف بیان کند و به انتقاد از حاکمیتی قلم زند که خودکامگی سیاسی را تنها راه سلطه خود بر جامعه می‌داند. مسلماً برای چنین کسی بازتاب مسئولیت اجتماعی نمی‌تواند همسان با کسانی باشد که به تسلیم محض در برابر بی‌عدالتی تن داده‌اند و آه و ناله نغرت‌انگیزشان در سوک اربابان قدرت و یا مدح سلاطین، نشان از بی‌هویتی فرهنگی آنان است.

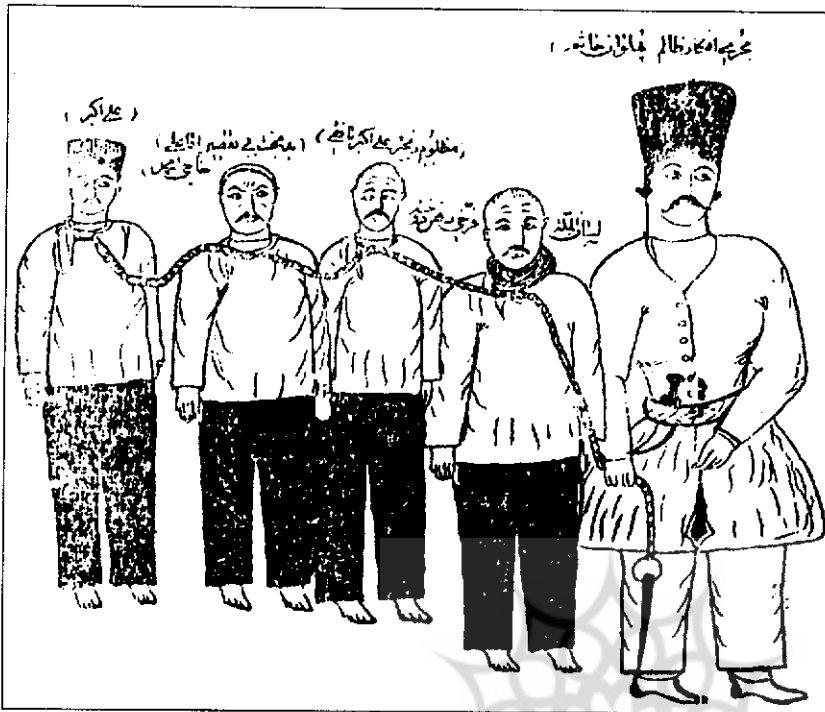
شعر فرخی یزدی آمیزه‌ای است از شعر سیاسی محض و شعر عاشقانه یک شاعر حساس و دوستدار از مهرورزی انسان‌ها. تضادی کاملاً چشم‌گیر از خشم و دغدغه مهرورزی به همنوع، نفرت از مستبدان و شیدایی به عدالت‌خواهان. اگرچه نگارنده این سطور معتقد است که دیدگاه

امروز شعر فارسی با آنچه از مشروطیت تا ظهور نیما یوشیج شاهد آن هستیم نسبت به مجموعه زندگی همچون ساختار شعر کلاسیک و نو، دو نگاه متفاوت است، اما وجه مشترک همه این مجموعه در یک عنوان خلاصه می‌شود. هستی‌شناسی شاعرانه. مفهومی گسترده که در فضای فرهنگی ملت‌ها نشو و نما می‌کند و در قالب زبانی همسازگار با روح زمانه معنا می‌شود.

فرخی یزدی یک روزنامه‌نگار، شاعر و اهل سیاست است ولی اهل زد و بند سیاسی نیست، سوسیال‌دمکراتی ماندگار از عصر مشروطیت. طرفدار حقوق مساوی شهروندی او برای هیچ بیگانه‌ای پرچم به دست نمی‌گیرد، پرچم او سه رنگ دارد، سبزه و سفید و سرخ. سرشت انسان‌گرایی که بر سرنوشت دردناک او سایه افکنده است حتی زمانی که بر کرسی مجلس نشسته است اجازه نمی‌دهد وی لحظه‌ای اسیر وسوسه امتیازات اجتماعی نمایندگی باشد و به مردمی که او را برگزیده‌اند پشت کند. وی در دوره هفتم مجلس شورای ملی در ۱۳۰۷ از طرف مردم یزد به نمایندگی انتخاب شد و به علت درگیری با اکثریت مجلسیان (فراکسیون اکثریت) مجبور به ترک ایران شد که همین هجرت به تعطیلی همیشه روزنامه طوفان انجامید.

او عشق را در عدالت اجتماعی و عدالت اجتماعی را در حکومت مردمی و معنای حاکمیت را در مردم سالاری می‌دانست. برای همین است که حس جوشان این شورشگر، در عاشقانه‌ترین غزل‌هایش در گریز ناگزیر به اشاره‌ای سیاسی و انتقاد از نظام منجر می‌شود. در غزل‌های فرخی بیشتر، محور افقی شعر حامل معانی مستقل است. به گونه‌ای که گاه بسیاری از ابیات او در عین دارا بودن همگامی و هماهنگی در اجزای غزل، از ساختاری بیگانه با یکدیگر در معنا برخوردار است. او به عبارتی در محور عمودی، شعرش را پاره پاره می‌کند. کافی است به چند مثال در این زمینه توجه شود.

در غزل شماره ۱ با مطلع: «گلرنگ شده در و دشت از اشکیاری ما / چون غیر خون نبارد ابر بهاری ماه شاعر یک مرتبه از هماهنگی یکدست مضمون شعر دور می‌شود و در بیت پنجم به نوعی پرخاشگری سیاسی می‌پردازد: «یک دسته منفعت‌جو، با مثنی اهرمن خو / با هم قرار دارند در بیقراری ماه».



کاریکاتوری سیاه از گذشته...

از راست به چپ افراد چنین معرفی شده‌اند: مجری افکار ظالم پهلوان هاشم - لسان‌المله فرخی - دهن‌دوخته - مظلوم رنجبر علی‌اکبر (ناخوانا) - بدیخت بی‌تقصیر آقاعلی حاج محمد - علی‌اکبر در کوشش برای یافتن نام ترسیم‌کننده کاریکاتور و نشریه‌ای که اولین بار آن را چاپ کرده است، ناکام ماندیم

سوسیالیستی است که به علت ناآشنایی عمیق به این مکتب آگاه این سبک با همان شکل سنتی غزل ترکیب می‌شود، مثل نمونه‌هایی که قبلاً ذکر کردیم. یا نمونه زیر:

در غزل ۷ می‌خوانیم: ز بس ای دیده سرکردی شب غم اشکیاری را / بروز خویش بنشاندی من و ابر بهاری را. خواننده شعر منتظر است سخن از هجرانی معشوقی کلاسیک را از مزمه کند. اما در بیت دوم با این فضا روبه‌رو می‌شود: «گملا و بینوا و پاکباز و مفلس و مسکین / ندارد کس چسوم سرمایه بی‌اعتباری را». و در ابیات پیش از مقطع غزل فضا کاملاً سیاسی می‌شود: «فنا با پافشاری کرد ایجاد تهی‌دستی / خدا ویران نماید خانه سرمایه‌داری را». و این غزل مجدداً در بیت پایانی، بیانی خطایی به معشوق را پیدا می‌کند: «ز بس بی‌آفتاب عارضت شب را سحر کردم / ز من آموخت اختر، شیوه شب‌زنده‌داری را» که حتی اگر این معشوق همان

در غزل ۲ با مطلع: «دورش یارم زد چویر زلف پریشان شانه را / مو به مو بگذاشت زیر بار دلها شانه راه، که فضای سبک‌بال و رؤیایی سبک‌هندی و ظرافت خیال شاعرانه در دو بیت آخر غزل به بیان خشک رئالیستی یک دیدگاه سیاسی تبدیل می‌شود و تنزل می‌کند و به انتقاد از دستگاه قضایی مملکت می‌پردازد:

«این بنای داد یا رب چیست کز بیداد آن داده‌ها باشد بگردون، محرم و بیگانه راه، واز در و دیوار این عدلیه یارم ظلم و جور محو باید کرد یکسر این عدالتخانه راه».

ویژگی شعر سیاسی و انتقادی در این است که برای تأثیرگذاری بیشتر خواننده بیشترین اجزای آن از صور خیال و فضای رؤیاگونه غزل کلاسیک خالی است. خشک و خشن است و کمتر از احساسات شبه‌رمانتیک برخوردار است. هرچه باشد گرایش غالب فرخی به نوعی رئالیسم

آزادی دست نیافتنی باشد باز هم این شیوه به ساختار و یکدستی غزل لطمه می‌زند.

### قافیه‌های پرخاشگر

از تحلیل محتوای غزل‌های فرخی که بگذریم، نظام فکری او در اشعارش همانند مقالاتش در روزنامه طوفان، با دو عنصر بازدارنده و تاریخی توسعه اجتماعی در تعارض است. این دو عنصر عبارتند از خودکامگی سیاسی و جزم‌اندیشی عقیدتی که هر دوی این عناصر رشددهنده سالوس و شیادی در جامعه هستند و در کنار هم، قرن‌ها چونان دووال پا بر دوش جامعه سوارند و انگار قصد پیاده شدن هم ندارند.

فرخی واژگانی را بر بستر شعر خویش می‌نشانده غالباً نشان‌دهنده همین دو عنصرند. شعر تند و بُرنده فرخی، اگرچه با لایه‌هایی از رمانتیسم عامیانه و سوسیالیسم عامیانه (این آخری تعبیر آقای انور خامه‌ای است) در آمیخته است، اما در ذات خود از جمله شجاع‌ترین و صادقانه‌ترین شعر بعد از مشروطیت در سبک کلاسیک است و از این نظر گوی سبقت را از بسیاری از غزل‌سرایان سنت‌گرا برده است.

قافیه‌پردازی او، تکرار خشونت‌آمیز آرمانی وی است. او برای درهم ریختن نظم مستبدانه رضاشاهی و ایجاد جمهوری متکی بر مردم‌سالاری زنگ‌های تکراری ردیف و قافیه‌های غزل خویش را چنین خشمگینانه می‌نوازد. انگار می‌خواهد با تکرار این صداهای موزون مردم خواب‌زده، استیادزده و ترسیده از چکمه‌پوشان را هشیار و بیدار کند که در اینجا برای نمونه چند بیت از غزل‌های مختلف او را ذکر می‌کنیم:

- این وجه‌المله‌ها هستند قاصر یا مقصر  
برکتید از دوششان پاگون صاحب‌منصبی را

- ما در ایران نشد از مرد زایدن عقیم  
زان زن فرخنده را فرزانه فرزندیم ما

- نصیب مردم دانا بجز خون جگر نبود  
در آن کشور که خلقش کرده عادت هرزه‌گردی را

زلیدرهای جمعیت ندیدم غیر خودخواهی  
از آن با جبر کردم اختیار اقدام فردی را.

- رشته تسبیح سالوسی بد آمد در نظر  
زین سپس دست من و زلف تو و زتار خوب

نام آزادی ز بدکیشان نمی‌آید به ننگ  
کشور ویران ما را بود اگر احرار خوب

- شهری که شه و شحنه و شیخش همه مستند  
شاهد شکند شبیه که بیم عسی نیست

آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش

کاین گلبن نوحاسته بی‌خار و خسی نیست

- شهر خراب و شحنه و شیخش همه خراب

گویا درین خرابه به غیر خراب نیست

- از روداد ز بیدادگران باید کشت

اهل بیداد، گر این است و مگر آن باید کشت

- پیش عاقل بی‌تخصص مگر عمل معقول نیست

پس چرا در کشور ما این عمل معمول نیست

واردات و صادرات ما تعادل چون نداشت

هر چه می‌خواهی در ایران فقر هست و پول نیست

- با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز

حمله می‌کند دایم بر بنای آزادی

شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار

چون بقای خود بیند در فنای آزادی

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل

دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

## حوزه‌های گسترده‌ای

## وجود دارند که شعر

## می‌تواند در آنها به

## صدایی مشترک بین

## انسان‌هایی با

## فرهنگ، زبان یا

## ویژگی‌های سیاسی

## تبدیل شود.

نمی‌توان انکار کرد که فرخی یزدی هم مثل بسیاری از انسان‌ها، پرورش یافته در جامعه‌ای است پر از تضاد، بی‌عدالتی، فساد، جهل عمومی و ساختار کهنه ارباب و رعیتی و سرمایه‌سالاری دلال‌منش و نوکیسه. در چنین جامعه‌ای، کفایت و لیاقت، مدیریت و درایت، زیر موج سنگین و کوبنده متغیرهای بازدارنده توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خرد می‌شوند و مضمحل می‌گردند. قدرت این متغیرهای بازدارنده در ذهن و روح مردم، گاه بسیار خطرناک‌تر از حکومت یک شاه مستبد یا یک حاکم مرتجع است چرا که جهل

عمومی، مؤثرترین فاکتور برای سلطنت مطلقه‌ای است که در آن تاج شاه با دیگر اشکال مطلقیت سیاسی هیچ فرقی ندارد. در چنین جامعه‌ای اشرافیت حکومتی و طبقه جدید است که در برابر معترضان به خودکامگی می‌ایستد.

شعر سیاسی در این فضای پرتشنج تنها در صورتی از مرزهای زمان می‌گذرد که در شرایط تاریخی مشابهی قرار گیرد، یعنی استمرار خودکامگی و جان‌شینی شیوه‌ای تازه. اگرچه شعر سیاسی، شعری است نسبتاً مصرفی و محدود در عین حال این محدودیت، مطلق نیست و اگر شعر از ویژگی‌های فرا زبانی برخوردار باشد سخن همه اعصار یک ملت می‌شود.

حوزه‌های گسترده‌تری نیز هستند که شعر می‌تواند در آنها به صدایی مشترک بین انسان‌هایی با فرهنگ، زبان و یا ویژگی‌های سیاسی مشترک تبدیل شود. شعر نزار قبانی و محمود درویش در زبان عربی و یا ناظم حکمت شاعر ترک و بسیاری مثال‌های دیگر.

متأسفانه به دلایل متعدد، اگر از حدود و ثغور شعر کلاسیک قدیم و قله‌های بلند آن بگذریم، به ویژه در این چند قرن - بعد از حافظ - شعر فارسی، شعری است صرفاً ماندگار در حوزه محدود خود و به ویژه در قرن بیستم، شعری است کاملاً فقیر و فاقد اعتبار جهانی. شعر معاصر ما اقبال‌جهانی شدن نداشت و هنوز هم ندارد. چرا که زبان شعر ما، علی‌رغم مقبولیت نسبی در جامعه از ویژگی‌های شعر جهانی برخوردار نیست. که بحث و بررسی در این مسأله، از حوصله این نوشته خارج است.

### بیگانه‌ستیزی

همان‌گونه که اشاره شد، سیاست در شعر فرخی محور اصلی نگاه اوست و باز باید تکرار کرد که این سیاست‌زدگی و استحاله در عدالت‌جویی و آزادی با بند و بست‌های سیاسی یکی نیست. نوعی سماجت پاک است. او که از بیگانگان به دلیل تجاوز و تجاسر به میهن‌اش نفرت دارد، دخالت دولت‌های استعماری را در کار مملکت و زبونی و خواری سرسپردگان اجنبی را که بر اریکه قدرت سیاسی نشسته‌اند رسوا می‌کند.

در عرصه بین‌المللی معادلات اجتماعی و سیاسی، خصولتی دوسویه دارند. «استعمارگر» و «استعمارزده» دو سوی این معادله‌اند و همین جاست که تفاوت ماهوی و «روح ملت‌ها» شناخته می‌شود.

روزنامه منتشر می‌کند. وکیل مجلس می‌شود. ۱۵ بار روزنامه‌اش را توقیف می‌کنند و در زندان قصر شکنجه و کشته می‌شود. آیا همین برای لب دوختن کافی نیست؟ همین سیاهه درد آلود کافی است مادر مقام یک ایرانی از او و همه اهل قلم که در گذشته و حال برای آزادی اندیشه و بیان کوشیده و می‌کوشند به احترام یاد کنیم.

امروز که حدود ۱۲۰ سال [از ۱۲۵۸ تا ۱۳۷۸ خورشیدی] از بنیان‌گذاری مطبوعات و نیز اداره سانسور در این مملکت می‌گذرد و زخم‌های کهنهٔ تحدید و تهدید و ارباب و قلع و قمع مطبوعات شکنجه و اعدام روزنامه‌نگاران آزاده، زندانی کردن افشاکنندگان پلشتی‌ها و سالوسی‌های سیاسی بر هیچ ایرانی نژاده و آزاده‌ای پوشیده نیست، عمیقاً بیندیشیم چه رابطه‌ای است میان آزادی اندیشه و بیان و نفرت صنف ارتجاعی مسلط بر مقدرات ملی و مردم؟ یافتن پرسش، خواسته به حق کسانی چون فرخی یزدی است که چون گنجی در این پهنشدت ایران زمین، بندی استبداد بوده است و مشتاق نفسی عمیق در سینه دم مهر آگین این خاک آریایی:

کانون حقیقت دهن بسته ما بود

قانون درستی، دل بشکسته ما بود

صیاد از آن رخصت پرواز به ما داد

چون با خبر از بال و پر بسته ما بود

از هر دو جهان چشم به یک چشم زدن بست

آزاد ز بس خاطر وارسته ما بود

هر پست سزاوار سردار نگریدید

این منزلت و مرتبه، شایسته ما بود

اسرار جهان روشن از آنست بر ما

چون مظهر آینه دل خسته ما بود

انگشت قضا نامه گیتی چو ورق زد

سر دفتر آن، مسلک بر جسته ما بود.

تهران - اردیبهشت ۷۹



منابعی که در این نوشته از آنها استفاده شده است

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سیهسالار - فریدون

ادبیت انتشارات خوارزمی ص ۳۸۷ به بعد

۲- همان

۳ و ۴- از صبا تا نیما - یحیی آرین پور، ج دوم، ص ۶۱ و ۷۸

۵- دیوان فرخی یزدی - چاپ تهران ۱۳۵۷

۶- از صبا تا روزگار ما - یحیی آرین پور، چاپ دوم، ۱۳۷۶ - ص ۵۰۳

۷ و ۸- ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی،

ترجمه و تدوین یعقوب اولاد. بخش اول نوشته ورا کویچکوا و بخش

پنجم ترجمه مقاله دکتر شفیعی کدکنی

کلیه اشعار فرخی از دیوان وی، موضوع ردیف ۵ انتخاب شده است.

اجتماعی توصیف کرد. او هرچه از دستش برمی آید و هرچه توش و توان دارد برای آگاهی اجتماعی می‌کوشد. شعر می‌سراید. مقاله می‌نویسد. سخنرانی می‌کند. او به تمام مظاهر ضد آزادی حمله می‌کند. در کمتر سروده‌ای است که وی از آزادی حرفی به میان نیاورد. دوغزل او بار دیف «آزادی» معروف است:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی

دست خود ز جان شستم از برای آزادی

تا مگر بدست آرم دامن وصالش را

می‌دوم به پای سر در قفای آزادی... الخ

و دیگر غزلی است با این مطلع:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی

که روح بخش جهان است نام آزادی

هزار بار بود به ز صبح استبداد

برای دسته پابسته، شام آزادی

اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز

کشم ز مرتجعین انتقام آزادی

درباره سروده‌های فرخی سخن بسیار است. از جمله نکات بسیار مهم و ارزنده کار او توجه به

آزادی قلم در مطبوعات است. روزنامه طوفان وی

۱۵ بار توقیف می‌شود وی علناً درباره گستاخی

دشمنان مطبوعات چنین می‌سراید:

آزادی است و مجلس و هر روزنامه را

هر روز بی محاکمه توقیف می‌کنند

گویند لب ببند چو بینی خطا ز ما

راهی است ناصواب که تکلیف می‌کنند.

در یک جمع بندی باید اشاره کنم که فرخی

یزدی، نشانه‌ای ماندگار از روزنامه‌نگاران، شاعران

و سیاستمدارانی است که مرام سیاسی خود را به

عشق ایران برگزیده‌اند. عمده ترین وجه اندیشه او

آزادی است. گاه دچار عصبیت می‌شود. می‌خواهد

عدالت را با خون به کرسی بنشاند. بارزترین وجه

شعر او استفاده از فنون شعر و اندیشه شاعرانه در

مضامین ناب سیاسی و ژورنالیستی است. شجاعت

او همراه با تکنیک و ظرافت‌های هنر متدانه در

غزل‌ها و سایر انواع شعری او جلوه می‌کند اما غزلیات

او معروف ترند. در غزل ناب عاشقانه هم تبحر دارد.

نباید انتظار داشت فرخی یزدی مانند بسیاری

از شاعران هم عصر خویش، شعر را از منظری

غیر سیاسی بنگرد. او از ابتدای جوانی دچار

مصیبت‌های حکومتی می‌شود. به زندان می‌افتد.

لبانش را می‌دوزند (چه به واقع و چه به کنایه که این

دومی بعید می‌نماید درست باشد.) از زندان فرار

می‌کند. مهاجرت می‌کند. از توطئه ترور

تروریست‌های قفقاز جان سالم به‌در می‌برد.

تیره بختی در این است که سلسله جنبانان نفوذ بیگانه در کشورهایی چون ما، اغلب حکومت‌ها و عوامل پنهان و ناشناخته‌ای بوده و هستند که گاه چنان چهره ملی و مردمی پیدا می‌کنند و یا خود را در هاله‌ای از تقدس کاذب می‌پوشانند که باید دهه‌ها بگذرد تا ماهیت واقعی‌شان از پرده اسرار برون افتد.

فرخی یزدی اشعار زیادی درباره نفوذ انگلیس

دارد. و عوامل و دست‌نشانندگان آن را در کمال

شهامت رسوا می‌کند. شکوه و شکایت وی از

دولت فسخیهٔ بریتانیای کبیرا در بسیاری از

سروده‌های او آشکار است. مثلاً در غزل ۵۳ با مطلع:

ورمگ هم در شب هجران به من ارزانی نیست / بی تو

گرزنده بمانم زگران جانی نیست، چنین ادامه می‌دهد:

جز جفا کاری و بی‌رحمی و مظلوم‌کشی

شیوه و عادت دربار بریتانی نیست

فتنه در پنجهٔ یک سلسله آرد است و مدام

کار آن سلسله جز سلسله جنبانی نیست

ملل از سرخی خون روئی سفیدند و لبیک

هیچ ملت به سیه‌بخشی ایرانی نیست.

یا در رباعی زیر می‌سراید:

بدبختی ایران ز دو تن یافت قوام

این نکته مسلم خواص است و عوام

آن دولت انگلیس را بود وثوق

این سلطنت هند را هست قوام

فرخی با مهارتی ادیبانه از صنعت ایهام در دو کلمه

«و وثوق» و «قوام» حرف آخر خود را دربارهٔ

سرسپردگی وثوق الدوله و قوام السلطنه به انگلیس

بیان کرده است.

در ترجیع بندی نیز وزیر امور خارجه وقت

انگلیس، لرد کرزن را به باد تمسخر می‌گیرد. کرزن

پس از شکست قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و وثوق الدوله،

در نطقی دولت ایران را به باد انتقاد گرفت. فرخی با

سرودن این ترجیع بند، لرد انگلیسی را مسخره می‌کند:

تا بود جان گرانما به به تن

سر ما و قدم خاک وطن

بعد از ایجاد صد آشوب و فتن

بهر ایران ز چه رود در لندن

لرد کرزن عصبانی شده است

داخل مرثیه خوانی شده است.

فرخی یک سوسیال دمکرات است. و به علت

آوارگی و زندان و مشغله‌های ژورنالیستی و نداشتن

فرصت کافی برای مطالعه و تفحص با اندیشه‌ای نه

چندان مسلط به تئوری‌ها و مفاهیم فلسفی و فلسفهٔ

سیاسی روز. اما به تعبیری می‌توان او را «شیر

آهنکوه مردی» در مصاف با خودکامگی و جهالت